



سال هفتم - شماره پنجاه و چهارم - خرداد ۱۳۷۸ - سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی - ۶۴ صفحه - ۲۵۰۰ ریال

- شورای شهر: موقعیت تاریخی، تجربه ملی / یادداشت • بایان روند حذف / صدیقه و سمنی • نوفانی در راه است،
- بادیانها را محکم کنیم / نقی رحمانی • از آدم ربایی تا آدم کشی راهی نیست / رضا علیحانی • یاد دکتر جمران /
- دکتر علی اصغر غروی • مطالبات مدنی دانشجویان دانشگاه آزاد • جنبش دانشجویی و رادیکالیسم



جنبش دانشجویی، هشدار
(سرمقاله)

به یاد دکتر علی شریعتی

- نامه منتشر شده مهندس بازرگان درباره دکتر شریعتی
- اثر شریعتی در آشنایی ام با شعر نو / دکتر شفیع کدکبی
- داستان مردی که می خواست سخنرانی شریعتی را به هم بزند

خش ویژه: آینده بدون نفت

- مسعود سلیمان «امروز»، ایران «فردا» ی
- بدون نفت • «اقتصاد بدون نفت» واژه ای
- در جستجوی معنا

اطلاعیه دوم مهندس بازرگان درباره دکتر شریعتی

یک نامه منتشر نشده

ابوذر بیدار

به دنبال انتشار اعلامیه مشترک استاد مطهری و مهندس بازرگان به تاریخ ۵۶/۹/۲۳ درباره آثار و اندیشه‌های مرحوم دکتر شریعتی و اینکه اشتباهاتی در آثار و نوشته‌های ایشان موجود است و باید با تجدید نظر و اصلاحات به وسیله یکی از نزدیکان روانشاد شریعتی، چاپ و ارائه گردد، رژیم شاه فرصت مناسبی به دست آورد که به بهانه همین بیانیه، تا آنجا که می‌تواند بهره‌برداری کند و دامنه اختلاف را بین علاقه‌مندان راه و روش دکتر شریعتی و مخالفان وی گسترش دهد.

این اعلامیه تا آنجا که به خاطر دارم در تیراژ وسیعی تکثیر و در داخل و خارج کشور توزیع و اغلب به نشانی‌اشخاص پست می‌شد، تا اینکه چند نسخه نیز، در اردبیل، به وسیله پست به دست من رسید که اوراق دیگری هم ضمیمه بود که به صورت شروح و حواشی به آن ضمیمه شده بود!! مقصود معلوم بود و وظیفه ایجاب می‌کرد که در خنثی کردن توطئه قدمی برداشته شود، لذا عازم تهران شده و خدمت مرحوم مهندس بازرگان رحمه‌الله رسیدم و ماجرا را شرح داده و شروح و حواشی ضمیمه بیانیه را نشان دادم، و افزودم رژیم از اعلامیه مشترک آقایان درست برخلاف مقصود و هدف آنها سوء استفاده می‌کند. مرحوم مهندس سخت متأثر و ناراحت شد و درصدد چاره‌جویی و اصلاح قضیه برآمد و فرمود که: بهتر است دیدنی از استاد مطهری رضوان‌الله تعالی علیه به عمل آید و این گونه بهره‌برداری رژیم و ساواک به ایشان هم گفته شود. با مرحوم مطهری تماس گرفتم و خدمتشان رسیدم و ماجرا را به عرضشان رساندم که: از قضا اسکنجبین صفرا فزود! و گفتم: منظور شما از انتشار بیانیه این بوده است که هرگونه نسبت بی‌اساس را از مرحوم دکتر شریعتی که موجی خیره‌کننده در جامعه ایجاد کرده و نسل جوان را از گمراهی مکتبهای مادی نجات داده و به آغوش اسلام بازگردانده رفع کنید، ولی نتیجه، برخلاف نظر شما و مهندس بازرگان همین است که ملاحظه می‌فرمایید. مرحوم مطهری وعده انتشار بیانیه جدیدی را که تکمله بیانیه قبلی باشد به بنده دادند و این که اشاره خواهند کرد که منظور از "یکی از نزدیکان" در اعلامیه قبلی، استاد فرزانه محمدرضا حکیمی سلمه‌الله تعالی می‌باشد. چند روز گذشت و از مرحوم مطهری خبری نشد و مرحوم مهندس بازرگان فرمودند: آقای مطهری نوشتن بیانیه جدید را به بعد موکول کردند! ولی خودشان بیانیه جدیدی را به بنده دادند که تکثیر و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم، در این مجال اندک که سالگشت زنده‌یاد شریعتی را پشت سر می‌گذاریم، فرصتی نیست که در این مقوله گفتنی‌ها را بگویم، این زمان بگذار تا وقتی دگر!

بسمه تعالی

تهران - به تاریخ دوم بهمن ۱۳۵۶

توضیحی برای دوستان عزیز و برای آشنایان و طرفداران

مرحوم دکتر علی شریعتی

مشروح‌های به تاریخ ۵۶/۹/۲۳ با امضای مشترک جناب آقای مرتضی مطهری و اینجانب به دست اشخاص رسیده است که با تعجب و تأسف تمام مشاهده شد برخلاف آنچه منظور نظر بوده است تا "وسیله خیری برای رهایی از سردرگمی و بازگشت وحدت و الفت میان مسلمانان گردد که البته موجب رضای

سرکش قدسی

اطمینان دارم که شما به مرحله‌ای از اوج فکری رسیده‌اید که از هر مرجع و مرشدی که بخواهد مرتکب راهنمایی حکیمانه شما شود نفرت داشته باشید از شما می‌خواهم که این نفرت را که موهبت بزرگ الهی برای دفاع از حرم پاک اصالت و آزادی آدمی است هرگز از خود دور نسازید، اگر برای فریب نخوردن و مرید نشدن خویش حرمت قائلید.

البته این سرکشی قدسی - سرکشی‌ای که حتی در برابر خدا، لجنی را "آدم" می‌کند - به این معنا نیست که متعصبانه به هیچ سخنی و تجربه‌ای گوش ندهیم و نشنیده و نخوانده و نشناخته و نفهمیده، هر کسی را که حرفی برای گفتن دارد، از پیش محکوم کنیم.

آری، هر چیزی را نفهمیده انکار کردن رویه دیگر تعصبی است که در عوامی سراغ داریم که خیلی چیزها را نفهمیده باور دارند. (دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار ۳۴، ص ۱۶۷)

بیست و دومین سالگشت خاموشی معلمی را که زندگی برایش "نان، آزادی، فرهنگ، ایمان و دوست داشتن" بود، گرامی می‌داریم. امسال یاد و راه آن "سرکش قدسی" را نشریات بسیاری با یادواره‌های گوناگون زنده داشته‌اند، از این رو ما با رویکردی متفاوت نسبت به سالیان گذشته یا دو مطلب نام آن بزرگ را گرامی داشته‌ایم. یکی انتشار نامه منتشر نشده‌ای از مرحوم مهندس بازرگان و یکی هم خاطرات کسی است که قصد داشت سخنرانی دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد را به هم بزند.

چند ماه پس از مرگ دکتر علی شریعتی مرحومان مهندس مهدی بازرگان و آیت‌الله مطهری اطلاعیه مشترکی (به تاریخ ۵۶/۹/۲۳) درباره آن مرحوم انتشار دادند. هدف از انتشار این اطلاعیه رد تهمت‌هایی بود که به دکتر شریعتی نسبت می‌دادند و همچنین اشاره به ایراداتی بود که به نظر امضا کنندگان نامه در آرای دکتر شریعتی وجود داشت. در قسمتی از این نامه آمده بود: «اینجانبان معتقدیم نسبت‌هایی از قبیل سنی‌گری و وهاب‌گری به او بی‌احساس است و او در هیچ یک از مسائل اصولی اسلام از توحید گرفته تا نبوت و معاد و عدل و امامت گزایش غیراسلامی نداشته است» و در ادامه با اشاره به تحصیلات غربی دکتر شریعتی اضافه شده بود که او "در مسائل اسلامی حتی در مسائل اصولی دچار اشتباهات فراوان گردیده است". دویارگی ظاهری این دو عبارت و برخی مفاد دیگر این اطلاعیه باعث سوءاستفاده‌های فراوانی از آن شد که در نهایت منجر به صدور اطلاعیه دیگری از سوی مرحوم مهندس بازرگان گردید. با تشکر از آقای ابوذر بیدار، که متن اطلاعیه دوم را در اختیار ما قرار دادند، این متن همراه با توضیحات این برای نخستین بار منتشر می‌شود:



خدای متعال خواهد بود، برداشتهای نادرست از آن مشروحه خود "موضوع جنجال و اتلاف وقت طبقات مختلف و موجب انصراف آنها در مسائل اساسی و حیاتی و وسیله بهره‌برداری افراد و دستگاههای مغرض گردیده است".
دو دسته مخالف و موافق با آنکه دو نظر و دو نتیجه‌گیری متضاد داشته‌اند ولی از جهت عدم توجه به متن و منطوق آن نوشته و در اثر سوءتعبیر یا سوءتفاهم راه مشترکی را پیش گرفته‌اند.
برای جلوگیری از هر گونه سوءاستفاده، رفع هر گونه سوءتفاهم و محو آثار نامطلوب لازم شد بدین وسیله به ادای توضیحات مختصری بپردازم:

دسته اول یعنی کسانی که نویسنده خدمتگزار آزادی و اسلام و تشیع را بی‌ولایت و بی‌دین اعلام می‌نمودند و لقب اَعْدَى عَدُوِّ اسلام به او می‌دادند حق نداشتند مانند کسی که در کلمه طیبه جزء اِلّاالله را برداشته به لالّه می‌چسبد شهادت ما را که مرحوم شریعتی "در هیچ یک از مسائل اصولی اسلام از توحید گرفته تا نبوت و معاد و عدل و امامت گرایش غیراسلامی نداشته است" ندیده بگیرند و به بهانه اشاره‌ای که به اشتباهات فراوان او شده بود اثبات حق به جانبی خود را بنمایند. و با وجود تصریحی که به "احترام به شخصیت و تقدیر از زحمات و خدماتش در سوق دادن نسل جوان به طرف اسلام" کرده بودیم ما را تأییدکننده اتهامات ظالمانه گذشته خود معرفی بنمایند.

در طرف مقابل شیفتگان فکر و قلم شریعتی و تشنگان انقلاب و حق‌طلبی را می‌بینیم که در نوشته‌های آن مرحوم شعله‌های سوزان عشق و جرعه‌های گوارای هدایت را یافته سرمست از ارادت و احیاناً اسیر تعصب گردیده‌اند و در مطالعه آن مشروحه بی‌نصیب از بی‌دقتی و بی‌لطفی نشده‌اند.
افرادی از این دسته علاوه بر آنکه توجه به شهادتهای تطهیر و تجلیل ما ننموده بودند چون توقع نداشته‌اند که در چهره‌نگاری محبوب معشوقشان کوچکترین خط ناموزون ببینند ستایشی را که از کوشش زیاد او در فراگرفتن معارف اسلامی و از انصاف و حقیقت‌جویی او در اعتراف و علاقه به رفع اشتباهات به عمل آمده بود یک نوع توهین تلقی کرده‌اند. سخت‌تر از همه آنکه جمله "در مسائل اسلامی - حتی مسائل اصولی - دچار اشتباهات فراوان گردیده است" به اندوه و خشمشان انداخته است.

حتی آنجا که دلیل عدم فرصت و مجال کافی برای مطالعه بیشتر در معارف اسلامی را تحصیلات عالی و فرهنگ غربی او ذکر کرده بودیم بهره‌مندی از فرهنگ غربی را به معنای غرب‌زدگی گرفته‌اند. در حالی که فراگرفتن تحصیلات عالی و فرهنگ غربی برای هر ایرانی مسلمان اروپا و آمریکا رفته عیب که نیست وظیفه و امتیاز نیز هست. افتخار امثال دکتر شریعتی کوشش در این راه و ارمان آوردن دیدهای جدید و طرز تفکر تازه برای دریافت بهتر و بررسی

وسیعتر معارف بی‌پایان و حقایق ناشناخته اسلام است.

اگر انتساب تحصیلات عالی و فرهنگ غربی مرحوم شریعتی ایرادگیری به او تلقی شده باشد باید اعتراف کنم که خود نگارنده نیز در غالب گفته‌ها و نوشته‌هایم مرتکب همین گناه در مواجهه اکتشافات و نظریات جدید با آیات و احکام و به کار بردن شیوه‌های علمی با استفاده از تحصیلات عالی ناچیز و فرهنگ غربی ضعیفم شده‌ام، ضمن آنکه همیشه اعتراف به اطلاعات ناقص در معارف و متون اسلامی و احتیاج به استمداد از اساتید فن و علمای صاحب‌نظر داشته‌ام.

دچار اشتباه دانستن مگر نفی کلی خدمات و رد نظریات و مکتب کسی را می‌نماید؟ غرض از مسائل اصولی و اساسی نیز که در آنجا ذکر شده و وعده بحث و نشر آن را داده‌ایم اصول دین و ضروریات مذهب نبود که قبلاً تصریح به عدم گرایشهای انحرافی در آن زمینه به عمل آمده بود.

چرا این مطلب می‌باید وحشت و یأس در جوانان دلبند ما ایجاد کرده باشد. مگر خارج از وحی الهی و غیر از چهارده معصوم هیچ بشری اگر چه هم‌طراز با بزرگترین متفکرین جهان چون سقراط و ارسطو و دکارت و نیوتن یا صدرالمآلهین باشد می‌تواند مصون از خطا و اشتباه تصور شود یا سزاوار هست کسی را چنین بینداریم؟ در نزد انسان اشتباه کردن لازمه کار کردن است و اشتباه داشتن شریعتی لازمه پرکاری و تراوشهای فکری فراوان اوست.
آیا شرط اصلاح افکار و عقاید و تکامل اجتماعات متحرک بی‌غرضی و انتقاد نیست؟

آنچه خطرناک و خلاف راه حق و صواب است شخص‌پرستی - چه مثبت و چه منفی آن - و تعصب و جمود فکری است و آنچه به سود جامعه و مورد نیاز مردم پوینده حق و حقیقت است آزاداندیشی و سعه صدر است.

اگر من که تحسین‌کننده نبوغ و مدافع حسن‌نیت و تأثیر عمیق افکار شریعتی عزیز بودم حق نداشته باشم با روح علمی اسلامی و استمداد از آراء پاک علاقه‌مندان نکته‌سنجی در اندیشه‌های ارزنده و اصلاح‌جویی در یادگارهای بابرکتش بنمایم و حداقل راه تفکر و تحقیق و تصحیح را باز نمایم پس چه کسی چنین وظیفه دوستی و اجتماعی و خدایی را باید ایفا نماید؟

اگر در اجتماع خود تمرین نمایم که هیچ‌گاه شخصیتها را ملاک تشخیص حق و باطل قرار نداده به دستور پیشوای بزرگمان اشخاص را بر حق عرضه کنیم هم کمتر گرفتار ملالت و دشمنی و تفرقه خواهیم شد و هم افراد شایسته‌مان پاکتر و عزیزتر خواهند شد.

در این دوران بحرانی تاریخ مملکت از درگاه ذوالجلال اصلاح و اعتلای ملت و هدایت و توفیق نسل مسلمان مجاهد را مسئلت می‌نمایم.



والسلام علی من اتبع الهدی. مهدی بازرگان

بقیه از صفحه ۵

اگر چه آقای الویری در آغاز برنامه اول و همچنین استمرار سیاست تعدیل در برنامه دوم از طرفداران این سیاست محسوب می‌شد، اما در عین حال ایشان از بقادان واقع‌بین سیاستهای ۸ ساله دولت هاشمی رفسنجانی نیز می‌باشد. بنابراین احتمالاً شهردار جدید قادر خواهد بود تا با نقد سیاستهای شهرداری تهران که متأثر از برنامه‌های دولت قبلی بود، با تجدید نظر در سیاستهای گذشته شهرداری مشی متفاوت و مناسبی را دنبال کند.

شخصیت مستقل آقای الویری و حرکت در شکاف بین کارگزاران و دیگر جناحهای اصلاح طلب نشان می‌دهد که احتمال این که شهرداری تهران فراتر از نهادی در خدمت یک جناح عمل کند، بسیار زیاد است. بنابراین انتظار می‌رود شهرداری برای خدمت به همه شهروندان تهرانی الگوی "شهر شهروندمدار" را وجهه همت خود قرار دهند. برای شورای شهر و شهردار جدید آرزوی موفقیت داریم.



داستان کسی که می‌خواست سخنرانی شریعتی را به هم بزند

اخلاقی زانوهایم را لرزاند!

گفتگو با اکبر استاد عظیم



تمام شد. تمام حسینه آن روز به گریه افتاد، اما من بغض داشتم، ناراحت بودم، اصلاً تعجب سی‌کردم مردم برای مظلومیت علی علیه‌السلام گریه می‌کردند. بعد از ده دقیقه دیگر آمدند عقب من که بیا آقای دکتر می‌خواهد با تو صحبت کند. در حسینه ارشاد یک جای مخصوصی بود که برای صحبت بود. بنده نشستم و خدا رحمتش کند با ایشان صحبت کردم. اشکالهایم را گفتم. او هم به آرامی و با لبخند به همه جواب داد. من متوجه بودم که من یک آدم بی‌سوادی هستم، دکتر شریعتی، دکتر جامعه‌شناسی تاریخ است مسلماً من را محکوم می‌کند. همه حواسم این بود که گول نخورم، من را محکوم نکنند. اما خیلی قشنگ جواب من را داد، خیلی مؤدب، خیلی عالی، هیچ فکر نمی‌کرد که با یک آدم عامی طرف است، من هم همه‌اش تو فکر این بودم که یک وقت من اغفال نشوم، اما جوابهای دکتر بسیار عالی بود، من نمی‌توانستم کوچکترین ایرادی کنم. بعد به آقای دکتر عرض کردم که من باز با شما سخن دارم چونکه دیدم ایشان بعد از یک ساعت و نیم سخنرانی آمد با من یک ساعت و نیم صحبت کرد که من احساس کردم واقعاً ایشان خسته شده، شب ماه رمضان هم هست و نزدیک سحر است، مردم سحری می‌خواهند بخورند، دیدم صحیح نیست من بخواهم بیشتر مزاحم بشوم. گفتم من می‌روم اطلاعات صحیحی می‌آورم با شما صحبت می‌کنم. گفت باشد. ای کاش تمام مخالفان من مثل شما بودند، می‌آمدند قشنگ می‌نشستند و صحبت می‌کردند، بعد یک کتاب خاتم‌الانبیا به من هدیه کرد که توی آن کتاب ایشان مقاله‌ای نوشته بود. آن را به من داد و به این ترتیب من شروع کردم به خواندن کتابهای دکتر. تمام نوشته‌ها را خواندم،

خوردم، این سخن برای من خیلی تازه بود، نشنیده بودم، رفتم داخل دیدم خیلی جمعیت است، خدا می‌داند چقدر، ۵ هزار تا و شاید بیشتر نمی‌دانم، آن قدر می‌دانم که حسینه بالای پر بود، پایین حسینه پر بود، دم در هم پر بود، جمعیت خیلی بود، تیپ جمعیت را نگاه کردم دیدم جمعیت همه دانشجویند، همه لباسها مرتب و خیلی فرق دارد با جنوب شهری که من بودم، خیلی تیپ فرق می‌کرد. بعد رفتم وسط جمعیت و آن جلو نشستم. گفتم هر کی باشه اگر علیه امیرالمؤمنین صحبت کند حسابش را می‌رسم. رفتم در مقابلش نشستم، بعد ایشان شروع کرد به تشریح این که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ۲۳ سال چیکار کرده، در ۲۵ سال در سکوت چه کارهایی کرده، چه کارهای مثبتی برای انسانها در ۵ سال حکومت کرده، تا حالا این سخنها به گوش من نرسیده بود، دیگر کلافه شده بودم، التهاب هم داشتم، بلند شدم گفتم آقای دکتر اجازه می‌فرمایید؟ گفتند بله، گفتم پس چرا در کتاب اسلام‌شناسی شما نوشته‌اید که پیغمبر مریض بود آمد بیرون و دید مردم پشت ابوبکر دارند نماز می‌خوانند لبخند زد، خوب با این لبخند پیغمبر حق کی این وسط پایمال می‌شود؟ چرا این را نوشته‌اید؟ دکتر یک لبخندی زد و گفت شما اجازه بدهید من سخنم تمام شود بعد صحبت می‌کنیم. گفتم نه سخن من را همه این جمعیت شنیده‌اند، الان بگو. گفت باشد، یک اشاره‌ای می‌کنم، در آخر سخنرانی هم بیا بیشتر توضیح بدهم. بعد اشاره کرد که بله آن موقع نماز مثل حالا نبود که به اصطلاح هزار تا شرط و شروط داشته باشد، آن موقع مردم که به جنگ می‌رفتند هر کس تو شهر می‌ماند نماز می‌خواند، مثل حالا نبود. باقی‌اش را هم بعداً جواب می‌دهم. من عرق کردم و نشستم. دیدم افرادی که بغل من بودند همه بلند شدند، عوض شدند، یک عده دیگر آمدند بغل من نشستند. از من سؤال کردند آقا شما اشکالی دارید؟ ما جوابتان را می‌دهیم، هر چه بخواهی جواب می‌دهیم، گفتم من با شما اصلاً حرفی ندارم، من با دکتر حرف دارم، با شما حرفی ندارم، آنها هم دیگر هیچی نگفتند. صحبت دکتر

○ لطفاً سابقه آشنایی تان با مرحوم دکتر علی شریعتی را بفرمایید.

● بسم‌الله الرحمن الرحیم. ما در حدود سال ۱۳۴۹ یا ۵۰ مسجدی داشتیم به نام مسجد صدریه در میدان خراسان و پیش‌نمازی داشتیم به نام آقای ... ایشان رهبر هیئتمان هم بود، هیئت ما به نام هیئت قائمیه تهران معروف بود، رهبری داشت به نام آشیخ محمد تهرانی که به رحمت خدا رفت، جایش این آقای ... آمد. یک شب که تو مسجد نشسته بودیم ایشان رفت سر منبر. اما منبر آن شیش با منبرهای دیگر فرق می‌کرد. به فریاد درآمد که آیا کسی نیست جلوی این وهابی‌ها را بگیرد که دارند علیه حضرت علی و حضرت زینب و اینها سخنرانی می‌کنند؟ دکتري است وهابی، دارد سخنرانی می‌کند و یک سری مطالب دیگر که الان درست یاد من نیست، گفت. آن شب توی مسجد جنجالی بپا شد. رفتم پیشش گفتم آقای ... اسم این دکتر چیه؟ گفت دکتر علی شریعتی. گفتم ایشان تبلیغ وهابی‌گری می‌کند؟ گفت بله، گفتم خوب ما زنده باشیم و در حسینه این مملکت که به نام امام حسین است تبلیغ وهابی‌ها بشود، چطور ما اجازه بدهیم؟! من به شما قول می‌دهم که نگذارم دیگر چنین سخنانی بگویند.

○ آن موقع شما سن تان چقدر بود؟

● ۴۴ سال، ۴۵ سال.

○ شغل تان چه بود؟

● من معمار بودم. بعد من گفتم ایشان کتاب هم دارد؟ گفت بله کتابی دارد به نام اسلام‌شناسی چاپ توس. من رفتم این کتاب را گرفتم و خواندم، شب و روزم را گذاشتم روی این کتاب ببینم چیه. خوب، من چند اشکال به ذهنم رسید. گفتم می‌روم با همین چند اشکال حسابش را می‌رسم. می‌روم و نمی‌گذارم صحبت کند. یک دوستی داشتم گفتم من فردا شب می‌خواهم بروم حسینه ارشاد، دوست من گفت من هم بیایم؟ گفتم بیا، با دوستان رفتیم حسینه ارشاد. وقتی که می‌خواستیم بروم توی حسینه، چون شبهای ماه رمضان بود، دیدم روی یک نئونی نوشته‌اند علی ۲۳ سال برای مکتب، ۲۵ سال برای وحدت، ۵ سال برای عدالت. همین جا من کمی یکه

شیعه علوی، صفوی، همه را خواندم. تازه پی بردم من کی هستم، دکتر چه می‌گوید و صددرصد موافق دکتر شدم و با هیئت مسجدمان و آقا و با رفقای ۱۵ - ۱۰ ساله‌ام شروع کردم به بحث کردن و جنگیدن که هنوز که هنوز است دارم می‌جنگم.

○ در مسجد شما در میدان خراسان عده زیادی هم بودند، چطور شد بین آن عده شما داوطلب شدید؟

● من نمی‌دانم، من اصلاً قلمم این بود، من مطالعه هم می‌کردم و خیلی عاشق علی علیه‌السلام بودم و همچنین عاشق حضرت زینب بودم و حساس بودم روی این زمینه، این حساسیت بود، شاید عده‌ای قویتر از من هم بودند.

○ وقتی جمعیت انبوه حسینییه ارشاد را دیدید، تعداد و ابهت جمعیت باعث ترس شما نشد؟ جو جمعیت شما را نگرفت؟

● اگر وهابی بود، به حضرت عباس نمی‌گذاشتم سخن بگوید. یک آدمی بود به نام شیخ قاسم اسلامی. من در یک مجلس ختمی مال دوستانم بود. این شیخ قاسم آمد در مجلس ختم علیه دکتر شریعتی سخنرانی کرد. او را از منبر پایین کشیدم. با این که ختم دوستم هم بود، گفتم تو حق نداری این جور حرف بزنی، اینجا مجلس ختم است، چی داری می‌گی؟ بشین صحبت کنیم، بحث کنیم چی می‌گویی تو؟ بعد جنجال شد، یک عده از او دفاع می‌کردند و یک عده هم از من. شیخ قاسم در رفت، من هنوز که هنوز است آمادهم اگر کسی صحبت حق علیه دکتر دارد، قبول کنم، اما با منطق، نه فحش. من دنبال حقم، دنبال دکتر نیستم، دنبال هیچ کس نیستم، من دنبال حقیقتم.

○ شما بعداً هم به حسینییه ارشاد رفتید؟

● بله، حالا می‌گویم. وقتی من کتابهای دکتر را خواندم موافق دکتر شدم. دیدم به به آن کسی که من عاشقش هستم اوست و اوست که علی را دارد می‌شناساند، اوست که حضرت زینب را دارد معرفی می‌کند. بعد مرتب پای سخنرانیهای دکتر بودم، بعد از ماه رمضان، روزهای جمعه ایشان درس می‌دادند، من پای درسش می‌رفتم شاید ۶ ماه ۷ ماه شد که یک روز آمدم دیدم نثونی که جلوی حسینییه ارشاد است کنده شده. جمعه هم بود و درس دکتر هم تعطیل بود. من وقتی فهمیدم دولت آمده این کار را کرده توی خیابان فریاد زدم که حالا که یکی می‌خواهد مردم را راهنمایی کند شما نمی‌گذارید؟ جنایتکارها. مردم هم هماهنگ با من صحبت کردند، اعتراض کردند که چرا اینجا را تعطیل کردید؟ ○ شما در این مدت که با آثار دکتر شریعتی آشنا شدید و کتابهایش را خواندید و با خودش

مواجه شدید، فکر می‌کنید مهمترین حرفهای شریعتی چه بود یا مهمترین حرفهایی که شما را جلب کرد چه بود؟

● مهمترین حرفها یکی همین است که دکتر فرمودند یا باید حسینی باشی یا زینبی والا یزیدی هستی. من دوستی داشتم که یک نیمچه عالم بود، ایشان در مشهد درس می‌خواند، یک روز از من سؤال کرد که این مزخرفات چیست که دکتر گفته است، من گفتم اولاً مؤبد باش عزیزم، دوماً بیا صحبت کنیم. من گفتم حسین علیه‌السلام زیر بار زور نرفت، در مقابل ظلم قیام کرد، حسین جنگ نکرد، حسین فقط مخالفت کرد، با کی مخالفت کرد؟ با دیکتاتور، با ظالم، با تجاوزکار، بعد سر راهش را گرفتند که تو یا باید بیعت کنی، یا باید بجنگی، حسین علیه‌السلام نمی‌خواست بجنگد، حسین فقط زیر بار زور نرفت، زیر بار ظلم نرفت، بعد مجبورش کردند به جنگ، پس ما یا باید حسینی شویم که زیر بار ظلم و ستم نرویم، یا باید زینبی باشیم یعنی کلمات حق را به همه برسانیم و در مقابل یزید و حکومت بد و امیرالمؤمنین بد بایستیم و به او بگوییم که راهت عوضی است. خوب، اگر نباشیم چه هستیم؟ بخوریم، کار کنیم، بخوریم، بخوابیم، دوباره کار کنیم، بخوریم بخوابیم، خوب، این می‌شود یزیدی. در مقابل ظلم سکوت کنیم؟ مگر یک مسلمان در مقابل ظلم سکوت می‌کند؟ نه، یک مسلمان این جور نیست. این است که این حرف خیلی ارزنده است و خیلی والا است.

○ از دیگر نظرات شریعتی که به نظر شما مؤثر بوده و در ذهن شما مانده، چیست؟

● دکتر واقعاً اسلام را شناخته بود و به نظر من الهام هم می‌گرفت. یک انسان نمی‌تواند این همه سخن بگوید و هر سخنش یک دنیا پند و اندرز باشد، دکتر "آگاه" شده بود چون که آگاه شده بود تمام کوششش این بود که به مردم آگاهی بدهد. می‌دید مردم علی را دوست دارند اما نمی‌شناسند، چطور می‌شود که من کسی را که دوست دارم نشناسم. هی پرستش می‌کنیم، هی می‌ستاییم، اما او را نمی‌شناسیم، نمی‌دانیم راهش چیست، چی کار باید بکنیم؟ اگر کسی علی را بشناسد راهش را می‌رود، قرآن می‌فرماید "ان کنتم تحبون الله فاتبعونی" پیغمبر به اینها بگو اگر من را دوست دارید، و راست می‌گویید، مرا پیروی کنید، دکتر می‌خواست به همه بفهماند علی کیست تا پیروی علی را بکنند، اگر می‌کردیم، اگر می‌فهمیدیم به این روز نبودیم که آن قدر ذلیل باشیم. تمام هدف دکتر آگاهی بود و روز و شبش را برای آگاهی دادن گذراند و از هیچی هم ابا نداشت.

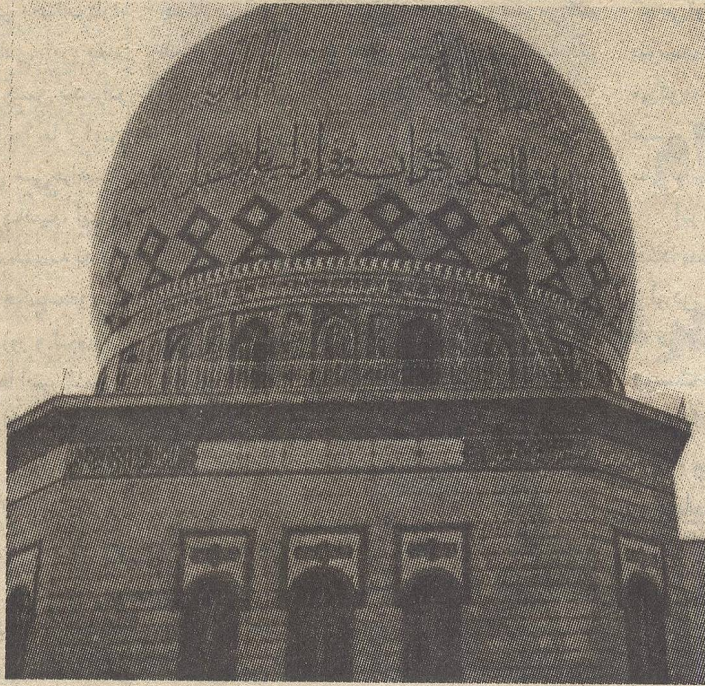
○ شما فکر می‌کنید در نهایت هدف دکتر چه

بود؟ فرض کنید اسلام را هم شناختیم، همه کتابهای شریعتی یا کتابهای دیگر را هم خواندیم، قرآن، نهج البلاغه و ... می‌خواهیم به چه جایی برسیم؟

● آزادی، به آزادی. من فکر می‌کنم بزرگترین هدف دکتر آزادی بود. اگر من به آزادی برسم و آزادمنش بشوم، "بنده" نباشم، آن وقت می‌توانم آقا باشم، همانی که خدا می‌خواهد، همانی که قرآن می‌گوید، همانی که علی می‌گوید، تمام هدف دکتر آزادی بود. او می‌دید که ما همه در بندیم، دکتر می‌دید ما همه برده‌ایم، ما داریم بردگی می‌کنیم، هنوزش هم همین هستیم، ما هنوز دنبال آقاییم، که آقا چه می‌گوید. دکتر می‌خواست آقای بدهد، ای عزیزم تو خودت آقای، تو اگر بفهمی خودت آقای، اگر درک کنی، اگر علی را بشناسی، اگر حسین را بشناسی. تمام کوشش او آقای و آزادی بود. در زمانی که دکتر سخنرانی می‌کرد مردم لال بودند یعنی نباید در مقابل بزرگان مثل شاه سخن بگویند، در برابر آنهاهی که طرفدار شاه هستند، حق نداشتند حرف بزنند. در مقابل آقایون هم کسی حق حرف زدن نداشت، هر چه آقا می‌گوید همان است. دکتر آمد زبان مردم را باز کرد، در موقع حساسی که همه لال بودند. بی‌خود نبود که آن همه علیه‌اش شدند، چرا علیه‌اش شدند؟ به خاطر اینکه دید دارد مردم را آگاه می‌کند، خوب، این مردم اگر آگاه شوند که گوش به حرف این آقا نمی‌دهند، پس دکتر می‌خواست زبانها را باز کند و باز کرد. دکتر به دانشگاه و به دانشجوها آگاهی داد، باور کن هنوز که هنوز است از کتابهای دکتر الهام می‌گیرند، دارند هنوز ارشاد می‌شوند. یکی از بدبختیهای ما مسئله شخص پرستی است، اگر ما به جایی برسیم که شخص پرست نباشیم و حق پرست باشیم خیلی نجات پیدا می‌کنیم، شخص پرستی مهمترین ضررش این است که خود آن شخص را گمراه می‌کند، حالا این شخص هر کی می‌خواهد باشد، شاه باشد گمراه می‌شود، رهبر یک گروه باشد گمراه می‌شود، یک شخصیت باشد گمراه می‌شود. وقتی که بگویی تو همه چی منی، تو او را هم گمراه می‌کنی می‌گوید هر چی من می‌گویم یعنی خدا گفته، خدا فرموده، یک نوع شرک است، یک انسان موحد مشرک نمی‌شود، دکتر آگاهی می‌داد که آگاه باشید.

○ شما بعد از اینکه با حسینییه ارشاد و با دکتر شریعتی آشنا شدید رابطه‌تان با محل و به اصطلاح دوستان قدیم چطور بود؟

● بد شد، به جایی رسید که آنها من را بدون دلیل مسخره می‌کردند. من حرفم حرف قرآن بود: "قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین" کسانی با من درگیر می‌شدند که یک کتاب دکتر را نخوانده بودند. من با یک قوم و خویشان که قرآن و نهج البلاغه چاپ



می‌کند و واقعاً متدین است، در قم زندگی می‌کند، صحبت می‌کردم. بعد ایشان می‌خواست به سوریه برود. به او گفتم شما که می‌خواهی به سوریه بروی سلام بزرگی به حضرت زینب برسان و سلام کوچکی هم به آقای دکتر شریعتی برسان. من دیدم او زیر لب یک چیزی گفت، فهمیدم که این چیزی که گفت نمی‌خواست من بفهمم، یک خورده گذشت، گفتم آقا، شما مخالف دکتر؟ گفت بله. گفتم شما کتابهای دکتر را خوانده‌ای؟ گفت نه. گفتم پس با چی مخالفی؟ برای چی مخالفی؟ آخه چرا مخالفی؟ اگر خوانده‌ای به من بگو کجایش حرف عوضی است که ما هم هدایت شویم، چرا مخالفی؟ گفت مخالفم، دوست ندارم، گفتم پس تو به دلخواه خودت

نظر می‌دهی، پس تو الکی اظهار تدین می‌کنی اصلاً باهاش قهر کردم.

بله، هنوز که هنوز است متأسفانه با یک سری از اینها درگیری داریم. در حالی که اصلاً کتابش را نخوانده‌اند، خیلی عجیب است، آن هم تیپ متدینین، تیپی که اهل نماز، روزه، مکه، کربلا است. به خدا قسم جای تعجب است برای من.

○ شما دوران انقلاب کجا بودید؟ مسجد محل می‌رفتید یا جای دیگر؟

● متأسفانه من به آن مسجد محل دیگر نتوانستم بروم یعنی نمی‌توانستم آنها را تحمل بکنم. عرض کنم دوره انقلاب با همه مردم و با انقلاب و تظاهرات و ... بودیم، شبها و روزها خیلی کار کردیم، مثلاً ماشینهای تخم‌مرغ، ماشین نان پخش می‌کردیم، برای انقلاب همه کار می‌کردیم، خیلی عاشق انقلاب بودیم و در زمان انقلاب بود که من به اصطلاح جگرم حال آمد که دیدم دسته‌جات مهمی از دکتر سخن می‌گویند، همانهایی که مخالفش بودند در موقع انقلاب همه از او تمجید و تعریف می‌کردند، همین حالش خدا شاهد است اگر بروی از یک‌یک اینها بپرسی، دکتر کی بوده؟ اگر بغضشان را کنار بگذارند اصلاً جز تعریف و تمجید چیز دیگری نخواهند گفت چون آنها بهتر دکتر را می‌شناسند.

○ به نظر شما، نظر دکتر شریعتی در مورد روحانیان آن زمان چه بود و رابطه‌شان با هم چگونه بود؟

● این جور که من متوجه شدم دکتر شریعتی روحانیت آگاه و مبارز را تشویق می‌کرد و به آنها احترام می‌گذاشت اما روحانیتی که نمی‌خواستند مردم آگاه

خوانده بودیم در مقابل یک کلام حرف خطا می‌ایستادیم، مفهوم حق را پیدا می‌کردیم، حق گم است، اگر حق گم نبود این قدر زحمت نداشت، مردم زحمت نمی‌کشیدند، حق مثل معدن ذغال‌سنگ که الماس تویش گم است، گم است، می‌شود دنبال هر صدایی رفت؟ خوب، من یکی از آن افرادی بودم که عاشق دکتر بودم و کتابهایش را خوانده بودم چرا من این جور نشدم؟ اینهایی که می‌گویند بی‌خودی می‌گویند، دکتر گفت ظلم را باید از بین ببرید حالا به هر شکل و صورت که باشد فرق نمی‌کند. ما می‌خواهیم ببینیم کی خدمت می‌کند، حالا در هر لباسی باشد، لباس روحانیت باشد، غیرروحانیت باشد یا یک کارگر باشد، کی خدمت

می‌کند، دنبال آن باشیم و خودمان هم خدمت کنیم. آن حرف غلط است، من فکر می‌کنم دکتر باعث این چیزها نشد، دکتر آگاهی داد، آگاهی داد تا همه چیز را خودمان بشناسیم.

○ از دوران شریعتی بیست و چند سال می‌گذرد، به هر حال دوره و زمانه هم مرتباً تغییر می‌کند الان این بحث مطرح است که ما بعد از شریعتی با سؤالات و مسائل جدیدتری هم مواجه شده‌ایم که به طور طبیعی دکتر شریعتی آن موقع به اینها جواب نداده حالا شما فکر می‌کنید چه بخشهایی از حرفهای شریعتی الان باز هم ماندگار و راهگشا است، هدایت می‌کند و چه بخشهایی‌اش الان برای ما مفید نیست و ما نیازی به آنها نداریم؟

● این بستگی به نظر هر کس دارد، مولانا می‌گوید: هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من من قبول دارم، بعضی از حرفهای دکتر شریعتی الان زمانش گذشته اما مسئله کلیات است، مثل کتاب تشیع علوی و صفوی هنوز به ما راهنمایی می‌کند، به شیوه علوی در این زمان چی کار باید کرد، آیا ما سکوت کنیم؟ آیا همین راهی که داریم می‌رویم یعنی یخوریم و بخوابیم، آیا وظیفه‌مان این است؟ خوب، این واقعاً همان آگاهی است که دکتر داده. من فکر می‌کنم خیلی از مطالبش برای امروز مفید و عالی است. هنوز کتابهای دکتر فروش دارد. هنوز عاشق دارد، برای چی؟ برای اینکه آگاهی می‌گیرند. یا کتاب آری این چنین بود برادر، این برای همه زمانهاست، چقدر زیباست، به تو آگاهی می‌دهد که تو

بشوند و افکار سنتی داشتند، سخنان دکتر شریعتی آنها را اذیت کرد، او نمی‌خواست آنها را اذیت کند، حرفش را زد، فکرش را گفت، مکتبش را گفت، خوب، خیلی‌ها هم بودند که طرفدار دکتر شدند.

○ بعضی‌ها می‌گویند شریعتی آمد ما را با اسلام و با روحانیت آشنا کرد و ما دنبال اینها افتادیم و به هر حال این وضع پیش آمد. می‌گویند این وضع تقصیر شریعتی بوده، در برابر این سؤال نظر شما چیست؟

● من فکر می‌کنم آنها اشتباه کنند، من یکی از افرادی هستم که عاشق شریعتی و عاشق کتابهای او هستم اما در اول انقلاب مخالف شدم، چرا مخالف شدم؟ من انقلاب کردم، فریاد زدم. روی پشت‌بامها، پایین، همه جا، در مقابل تیر ایستادم. اما وقتی که در جنگ صلح نکردند و بعد از اینکه بچه‌ها خرمشهر را گرفتند من مخالف شدم، من گفتم جنگ ما بین عراق و ایران است، جنگ بین دو مسلمان است اما سودش مال اجنبی است، مال شوروی و مال آمریکا است، این جنگ نه به صلاح ماست، نه عراق، پس باید صلح کنیم. ما نباید ادعا کنیم که حزب بعث هم باید برود و حکومت عراق مثلاً دست آقای حکیم بیفتد، ما باید ملت خودمان را اداره کنیم، که من مخالف شدم. خوب، من چرا این حرفها را می‌زنم؟ من چرا آن جوری نشدم؟ چرا؟ همین آگاهی را از دکتر گرفتم، خدا شاهد است. همین هدایت را از دکتر گرفتم، ما باید خودمان آگاه باشیم. انسان باید طبق فبشر عبادی‌الدین یستمعون القول و فیتبعون احسنه عمل کنند، ما متأسفانه قرآن بلد نیستیم، ما قرآن نخوانده‌ایم، نهج‌البلاغه نخوانده‌ایم، این جوری اسیر شده‌ایم، اگر

بنده و برده نباشی، چون بردگی شکلهای مختلف دارد، به تو آگاهی می دهد برده نباش، تو آزادی، این چقدر زیباست، ولو اینکه این کتاب آری این چنین بود برادر کوچک است. حالا ما چه جوری برده ایم؟ ما از این زندگی چی چی می خواهیم؟ ما آزادی می خواهیم، امنیت می خواهیم، می خواهیم راحت باشیم، اینها همه اش آگاهیهای است که دکتر داده، همیشه به من نشان می دهد، می گوید همیشه سه حکومت، سه قدرت، در همه زمانها هست، زر و زور و تزویر. و انسانها اسیر آنها هستند و امروز هم ما اسیر تزویر و تحمیق ایم، اینها را ما باید بفهمیم، آزاد باشیم. بعد از انقلاب من مدتی خارج از کشور هم بودم (یکی از پسرهایم آنجا هست) در آنجا هم من کتابهای شریعتی را می خواندم و به آن فکر می کردم و می فهمیدم که چقدر درست می گوید.

○ قبل از این مصاحبه آیا فکر نکرده بودید که نکته یا مسئله خاصی را حتماً بگویید، حالا اگر نکته ای یادتان رفته یا مسئله خاصی است که خودتان از قبل فکر کرده و دوست دارید بگویید، مطرح کنید.

● نه مسئله خاصی ندارم، اصلاً نمی دانم چی می گویم. من عموماً یک آدم عادی هستم، خدا رحمتش کند، ای کاش دکتر زنده بود، دکتر می گفت ای کاش علی بود، ای کاش در زمان ما علی بود. ما متأسفانه بدجوری گیر افتاده ایم آقا، گیر افتاده ایم و راهی نداریم. نمی دانیم چی کار کنیم، یک وقت شاه بود، خوب، می توانستیم بجنگیم و فریاد کنیم. امروز چه جوری فریاد کنیم؟ چی کار کنیم؟ نمی توانیم فریاد کنیم. چرا؟ مثل اینکه مال خودمان است، به قول دکتر باز مذهب علیه مذهب است، مثل اینکه مال خودمان است. توجه کردید؟ نمی توانیم، این است که واقعاً داریم می سوزیم و می سازیم، تیپ پولدار پولدارتر می شوند، تیپ فقیرها و کارمندا و اداره ای ها بدبختتر می شوند، مجبور می شوند به رشوه گرفتن، به کار کردن شبانه با ماشینهایشان، چه ها که نمی کشیم ...

○ فکر می کنید اگر الان شریعتی بود چه حرفهایی می زد، چه کار می کرد؟

● والله همان حرفها را می زد، من فکر می کنم اگر دکتر بود خیلی شدیدتر سخن می گفت و اگر آن موقع توانست چند سالی زندگی کند شاید امروز نمی گذاشتند دو روز سخن بگویند، شاید. چی می توانست بگوید، در مقابل کسانی که آگاهی ندارند. یک عده از مردم از موقعیت استفاده می کنند بجای بجای درمی آورند، تاریخ اسلام دارد تکرار می شود، یک عده از موقعیتها دارند سود می برند، یک عده هم که می فهمند نمی توانند سخن بگویند، خوب می گیر نشان می بر نشان زندان. کی می گیرد؟ برادرش می گیرد،

چه کار می شود کرد. الان دکتر هم بود من فکر می کنم همان حرفها را می زد اما سخنانش خیلی شدیدتر می شد، شما چی فکر می کنید؟

○ پس شانس آورد زودتر مرد!

● نه شانس، شانس نیاورد، مردم بدشانسی آوردند، اگر حالا دکتر بود الان مردم استفاده می کردند، او حق را شناخته بود، نتیجتاً ایستاد. انسان حق را ببیند به خدا می ایستد، اگر انسان حق را ببیند و راه را تشخیص بدهد، دیگر باکی ندارد، چون دوست دارد به حق برسد. ندیده اید شریعتی گفته آزادی، ای آزادی کجایی، همه جا با منی، زندان برای منی کشم، هر جایی می روم برای توام. الان اگر دکتر بود همین حرفها را می زد، نگذاشتند.

○ چون شما از نزدیک با خود دکتر برخورد داشتید اخلاقیات و منش فردیش چطور بود، جدا از حرفها و معلوماتش و بحثها و گفتگوهای که داشت، اخلاقیات شخصی اش چطور بود؟

● خدمت شما عرض کردم وقتی که آمد نشست روی روی من و من روی روی آن مرد بزرگ نشستیم، منی که اصلاً قابل نبودم در مقابل ایشان نشستیم، ایشان با تمام عشق و محبت با من صحبت کرد و دانه دانه ایرادهای من را با لبخند جواب داد. او "عاشق" بود، می دانید یک کسی که عاشق باشد، چطور می باشد؟ او عاشق مردم بود، یک کسی که عاشق باشد غرق اخلاق است و همان اخلاقیات زانوها می کند، با لرزاند. خوب، من با خیلی ها صحبت می کردم، با خیلی از آقایون بر سر همه چی بحث می کردم، می نشستیم بحث می کردیم، اصلاً به من می گفتند عالم را با جاهل بحثی نیست، چی می گویی شما؟ شما جاهلی ما عالمیم. اما این مرد با تمام آن بزرگی اش، با تمام آن زحمتهای که کشیده بود چنین با من سخن گفت که من زانوها را از اخلاقیات لرزید. خدا شاهد است، خدا شاهد است، فقط چیزی که در نظرم است، آن لبخند و آن جواب دانه های زیبا است، چقدر زیبا،

مثلاً درباره عمر و ابوبکر سؤال کردم، آقا شما چرا درباره عمر و ابوبکر به این شکل سخن گفته اید، جواب داد اگر ما با احترام درباره رهبران دیگران سخن بگوییم آنها هم با احترام از رهبرهای ما سخن می گویند ما باید منطق داشته باشیم، چرا بد حرف بزنیم؟ ما

که می توانیم خوب بنویسیم، خوب حرف بزنیم، چرا بد بنویسیم؟ چرا بد بگوییم؟ من دیدم چقدر قشنگ می گوید، من اصلاً نمی توانم بگویم، من اصلاً کسی نیستم که بتوانم تعریف اخلاق او را بکنم، نمی شود، نمی توانم ...

[در اینجا آقای استادعظیم به حق و بعد گریه افتاد، بغض و اشک امکان ادامه گفتگو را نمی داد. بعد از آوردن ظرفی آب، گلوها را تازه کردیم و ادامه دادیم].

○ در بین آثار شریعتی کدام را بیشتر از همه دوست دارید؟

● این کتاب کویر دکتر را خیلی دوست دارم چونکه از عرفان سخن می گوید، از دنیایی سخن می گوید که من آن دنیا را دوست دارم و انسان را می برد در یک دنیایی که متعلق به آن دنیاست و زیاد این کتاب را می خوانم، هر وقت می خوانم خیلی از آن الهام می گیرم، واقعاً عشق می کنم، این کتابش را خیلی دوست دارم. کتاب دیگر، کتاب تشیع علوی و صفوی است.

○ این کتاب را برای چی دوست دارید؟

● برای اینکه من می فهمم واقعاً کجا اغفال شدم، کجا حق است، کجا باطل است.

○ خرداد ۵۶ در زمان فوت مرحوم دکتر شریعتی کجا بودید و چطوری از خبر مرگش مطلع شدید؟

● من در تهران بودم. وقتی خبر آمده بود تمام فامیلان گفته بودند این خبر را به من ندهند، وقتی هم که من شنیدم خیلی گریه کردم، اما دستم به هیچ کجا بند نبود خیلی گریه کردم، خیلی دلم سوخت، من فهمیدم کی را از دست داده ام، فهمیدم کسی که می توانست من را نجات بدهد دکتر بود، اما، خوب، خوشبختانه کتابهایش هست، دکتر زنده است، او نمرده، هرگز نمی میرد کسی که دلش زنده شد به عشق، او همیشه هست، همیشه زنده است، هر کتاب او را که باز کنید، هر دو خط یک مطلب تازه به تو می دهد، لازم نیست ده تا صفحه بخوانی یک مطلب بفهمی.

○ خیلی ممنون که دعوت ما را قبول کردید. 

فروشگاه کتاب آرنک



محل فروش کتابهای اهدایی به

مؤسسه خیریه حمایت از کودکان سرطانی (محک)

میدان انقلاب، کارگر جنوبی، نبش خیابان وحید نظری، مجتمع تجاری نادر

اثر شریعتی

در آشنایی ام

با شعر نو

دکتر شفیع کدکنی



دکتر شریعتی:

سوسیالیسم و دموکراسی دو موهبتی است که ثمره پاکترین خونها و دست‌آورد عزیزترین شهیدان و مترقی‌ترین مکتب‌هایی است که اندیشه روشنفکران و آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان به بشریت این عصر ارزانی کرده است.

مطلب زیر بخشی از کتابی است که در باره شاعر درد آشنا و صاحب‌سبک دکتر شفیع کدکنی به گوشش آقای مصطفی بشردوست منتشر خواهد شد. از آقای بشردوست به خاطر در اختیار قرار دادن خاطره زیر سپاسگزاریم.

یادم هست که با مرحوم دکتر شریعتی بحث می‌کردیم؛ من هنوز طرفدار شعر کهنه بودم، و "زمستان" تازه منتشر شده بود. به هر حال "آخر شاهنامه" منتشر نشده بود، و زمستان منتشر شده بود، شاید سال ۳۵ منتشر شده بود پس این قضیه باید مربوط به ۳۶ باشد و من با دکتر شریعتی جز و بحث می‌کردیم بر سر نیما. یادم است که او گفت: تو ببین، این شعر را من برایت می‌خوانم. یادم هست که آن شعر "چاووشی" را با آن لحن قشنگش خواند و همان جور هم هی یک به سیگار می‌زد و آن وسط می‌خواند، و من یک مرحله تازه‌ای باز از شعر نو جلو چشمم با شنیدن این شعر زمستان باز شد...

... معرف اخوان و - حتی یادم است - نیما هم در همان مباحثی که داشتیم مرحوم دکتر شریعتی بود. من باید از این بابت به او ادای دینی کرده باشم در اینجا که او روی این آشنایی فکری من با شعر نو خیلی اثر داشت. دکتر شریعتی آن زمان بیشتر جنبه ادبی داشت. جانب مذهبی نمی‌گویم در او نبود، سخنرانی مذهبی و اینها می‌کرد و این سالهایی بود که علی آقای شریعتی دانشجوی سال شاید اول دانشکده ادبیات [مشهد] بود، مثل این که دانشکده ادبیات را در سال ۳۵ یا ۳۶ باز کردند. علی آقا فکر می‌کنم که حدود ۳۸ فارغ‌التحصیل شده باشد. فکر می‌کنم سه سال دوره دانشکده بود برای لیسانس، پس باید مثلاً دانشکده سال ۳۵ باز شده باشد. به هر حال این جز و بحث‌های ما مال آن زمان بود و او این شعر را "بسان رهنوردانی که در افسانه‌ها گویند"

بقیه از صفحه ۴

و کوتاه نیاید؛ چون نظام مطلق و یکپارچه نیست، اولاً جناح‌های مقابل و معارض با جناح غالب برضد آن عمل می‌کنند و ثانیاً مردم به این سیطره‌جویی تن نمی‌دهند. اگر این جناح به این سرنوشت که خواست و اراده پروردگار بر آن است تسلیم نشوند، برای بقای خود ناگزیرند به حامیان خارجی روی کنند و این امری خوش یمن و خوش عاقبت نیست. بنابراین به طور روشن و صریح و مستند به عرض همه مبارزان آزادی و مدنیت از پیر و جوان دانشجو و عامی می‌رسانیم که اتخاذ خواسته و ناخواسته روش‌های براندازانه دهه‌های ۴۰ و ۵۰ اینک به طور قطع به فروپاشی ایران منجر می‌شود. لذا، ما در طراحی‌ها و برنامه‌های استراتژیک تاکتیکی و یا سیاسی و فرهنگی خود می‌بایست اصل "بقای ملی" را فراروی خود قرار دهیم.

آزادی و آزادی‌گری فرهنگی، تنها بر بستری از خویشنداری و تحمل و تسامح قابل تحقق است. روش‌های تند و حذفی قهرآ به تعصب و قشریت و خشونت‌گرایی می‌کشد و این به نوبه خود به نوعی جدید از انحصار و سرکوب منتهی می‌گردد. امری که در سالهای ۵۰ تا ۵۷ به تدریج و با شدت شکل گرفت و محصول آن انحرافات بود که در دهه ۶۰ شاهدش بودیم.

در خاتمه چنین می‌توان نتیجه‌گیری کرد: جناح انحصار خواستار این است که آزادی‌خواهان و مدنیت‌گرایان را بکوبد و نابود کند. سالهاست که تیغ خودش را برای این منظور تیز کرده و می‌کند. همچنین جناح خشونت و راست افراطی منتظر کوچکترین تظاهر یا تفاوت در امور اخلاقی و مذهبی است تا فریاد و اسلاما به راه اندازد. و در ورای همه اینها، سیاست‌های حاکمه جهانی، و جریان‌سازان بین‌المللی، تحت لوای نظم نوین و دهکده واحد جهانی، استراتژی پیش به سوی دموکراسی‌های موزاییکی تحت رهبری فرا ملیتی‌ها را دنبال می‌کنند.

با این اوضاع و با توجه به وضع وخیم اقتصادی و اجتماعی، ما نیازمند به طراحی جهت‌گیری‌های استراتژیک می‌باشیم که متأسفانه کمتر مورد استقبال قرار می‌گیرد. لذا ما به دانشجویان عزیز پیشنهاد می‌کنیم که با حرارت و شور و شوق خاص خودشان به این امر مهم بپردازند و حرکت به سوی طراحی "استراتژی مستقل جنبش دانشجویی" را ضمن بهره‌گیری از تجارب فعالان گذشته و حال و با برنامه‌ریزی متین و صحیح، آغاز نمایند. حتی در نهضت‌ها و دعوت‌های انبیاء عظام نیز جوانان جایگاهی خاص و بیستازانه و قهرمان و نقش‌آفرین داشتند.

خیلی قشنگ خواند و مرا تحت تأثیر قرار داد و بعد هم بحث به نیما کشید و راجع به یک شعری می‌گفت از نیماست، می‌خواند و تفسیر می‌کرد که من بعدها هر چه گشتم ... نیافتم معلوم شد یا خودش ساخته بود به نیابت از نیما یا از کس دیگری بود. می‌گفت "ببین این شعر پرسپکتیو ... - حالا اصطلاح پرسپکتیو را به کار نمی‌برد، می‌گفت: "این شعر چشم‌انداز دارد." مصرعی را می‌خواند که می‌گفت "دریا توفانی و خاموش"، حالا آیا خودش درست کرده بود؟ از شعرای آن دوره کسی مثلاً در سالهای ۳۲، ۳۳ چنین شعری گفته بود؟ می‌گفت: "ببین، هم توفان را از لحاظ چشم نشان می‌دهد، هم این که صدای دریا به گوش نمی‌رسد، "دریا توفانی و خاموش" بُعد دارد، ... این چیزی است که در حافظه‌ام مانده از آن بحثی که با مرحوم دکتر شریعتی داشتیم. در این که شعر نو می‌گوید که از دید خود، شاعر جهان را ببیند و همان جور که در نقاشی مثلاً فواصل و، نمی‌دانم، مناظر و مرایا به اصطلاح مطرح است، در شعر نو هم این مناظر و مرایا مطرح است، و این که شاعر، نیما، می‌گوید "دریا توفانی و خاموش"، منظورش این است که هم چشم حالت توفان و خیزاب‌ها را در دریا می‌بیند هم صدای امواج دریا به گوش این بیننده - که در فاصله دوری هست - نمی‌رسد...



عزت‌الله سبحانی

